

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human Rights

حقو بشر

روزنامه دی لیمبورخر، مؤرخ ۸ فبروری ۲۰۲۰ م
نویسنده: ژورنالسیت محقق: کلایر فان دایک
برگردان از: محمد صدیق مصدق و یادداشت پورتل
۲۳ فبروری ۲۰۲۰

جلاد تقریباً فراموش شده افغان

به گفته مقامات عدلی هالند یک افغان باشنده شهر "کرکراده" این کشور طی سالهای دهه هشتاد میلادی قومندان زندان مخوف پلچرخ کابل بوده است. او در ماه فبروری امسال به اتهام جنایات جنگی به دادگاه احضار می شود. در اینجا داستان یکی از زندانیان سیاسی را مطالعه می کنید که این قومندان را از روی تصویرش شناخته است. داستانی از شکنجه ها، لادرکی ها، اعدام ها و جنایتکاری که از مجازات فرار می کنند!

غرب هالند، سال ۲۰۱۵ م

سال ۲۰۱۵ م است که به من راشد (اسم مستعار) از یک شماره نامعلوم تیلیفونی می آید. در آن طرف خط یک عضو تیم جنایات بین المللی پولیس هالند است. از قرار معلوم آنها می دانند که من در زندان پلچرخ زندانی بوده ام. آنها سؤال می کنند که آیا حاضر هستم تا در آن مورد با ایشان صحبت کنم؟ من می خواهم سهم را در تحقق عدالت ایفاء نمایم، حتی اگر حالا باشد و سی سال بعد. در دفتر پولیس از من سؤال می کنند که آیا من در هنگام مدت حبس کسی را به نام عبدالرزاق (ع) می شناختم؟ آنها شهادتم را ضبط می کنند و در عین حال می نویسند. آنها از من سؤال می کنند که چه می دانم، چه دیده ام و چه چیز هائی را تجربه کرده ام؟ در این جریان هیچ تصویری به من نشان داده نمی شود. از جریان این صحبت دو ساعته چنان بر می آید که آنها از مدتی به اینسو در مورد نقش قومندان اسبق زندان پلچرخ مشغول تحقیق می باشند.

غرب هالند، دسمبر ۲۰۱۹ م

در ماه نومبر رسانه ها از دستگیری یک قومندان زندان، باشنده شهر "کرکراده" به اتهام جنایات جنگی در افغانستان خبر دادند. بی درنگ من به عبدالرزاق می اندیشم. برای اولین بار می شنوم که او از سال ۲۰۰۱ م با نام جعلی در هالند زندگی می کند. اما پولیس در این باره اطلاعی نداده بود. این احتمال وجود داشت که ما با هم مقابل می شدیم. در گذشته نیز این اتفاق افتاده است که پناهندگان افغان با شکنجه گران خویش روبه رو شده و آنها را شناسائی کرده اند.

در یک کافه قدیمی در غرب هالند راشد آنچه را به پولیس بیان کرده است به گزارشگر نیز بازگو می کند. او کلماتش را در قالب زبان هالندی فصیح با منانت و توأم با تفکر بیان می دارد. هر چند گاهی سکوت فضاء را پر می کند. بعضاً عینکش را از چشمانش دور می کند تا اشکش را خشک کند و عذر می طلبد. ما تقریباً چهار ساعت با هم حرف می زنیم.

کابل، ۱۹۸۲م

هنوز اوایل صبح است که مأمورین دستگاه استخبارات حکومت وقت (خاد) به خانه ما می ریزند. در آن زمان من ۲۶ سال عمر داشتم و همسرم حامله بود. آنها دو برادر و دو خواهرم را نیز همزمان دستگیر کردند. ما سرگرم تهیه و پخش شب نامه ها و آمدگی دومین سالگرد قیام مردمی علیه تجاوز روسها به کشور بودیم. مرا جهت تحقیق به ریاست خاد می برند. برای سه روز تمام مرا شکنجه می نمودند تا بدانند که من به کدام گروه متعلق هستم. دستگیری راشد مطابق یک شیوه کاری منظم انجام می شود. مخالفین سیاسی به طور گروهی دستگیر و شکنجه می شدند. تحقیقات منابع مستقل متعدد** از دستگیری متهمان مقاومت مسلحانه در مقابل رژیم کمونیستی[*] وقت و مخالفان مسالمت آمیز حکایت دارند. متهمین از ریاست های خاد جهت ادامه بازجویی به صدارت انتقال داده می شدند، جایی که متهمین به طور معیاری شکنجه می شدند. اکثراً متهمین در سلول های انفرادی جابه جا می شدند و بعد از پایان استنطاق به زندان مرکزی پلچرخی در حاشیه شهر کابل منتقل می شدند. دستگیری، استنطاق، شکنجه و دریافت مدارک جرمی از وظایف خاد بود. محکمه اختصاصی انقلابی با پذیرش یافته های خاد حکم صادر می کرد. این حکم در صورت اقرار[**] اعدام می بود.

کابل، ۱۹۸۲-۱۹۷۸م

بعد از کودتای ثور ۱۹۷۸م وزارتخانه های متعدد با کمبود کارمندان مواجه اند. مدت خدمت سربازی من نیز تقلیل یافت. چون من تحصیلاتم را در فاکولته حقوق تکمیل نموده بودم، مرا در وزارت عدلیه منحصراً قاضی در امور ترافیک مقرر نمودند. بعد از اوقات کاری در مبارزه غیر مسلحانه در برابر رژیم فعال بودم. من در تماس با محصلان و رانندگان موتر های باربری تلاش می نمودم تا آنها را به مشارکت در صفوف مقاومت تشویق نمایم. در این کار دو خواهر و دو برادرم با من همکاری می کردند.

کابل، ۱۹۸۲م - مرکز تحقیقات صدارت

از ریاست خاد مرا به صدارت انتقال دادند، در جایی که در مجموع ۲۷ ماه را سپری کردم. تمام وقت استنطاق، هر روز و بار بار: چه می دانی، کی را می شناسی و چه می کردی؟ مرا در سلول انفرادی (کوته قفلی) می اندازند. فشار جسمی و روانی را شدت می بخشند. آنها می گویند که کسانی را دستگیر کرده اند که حاضر اند در مورد من شهادت بدهند. آنها می گویند که با من با احترام برخورد می کنند، زیرا من قاضی بوده ام. هدف از اینهمه اینست تا مرا وادار بسارزند تا حرف بزنم. من باید ساعاتی متمادی در بیرون و در زیر برف ایستاده می شدم، با یک پیراهن و پطلونی که حین دستگیری ام به تن داشتم. آنها به سر و رویم با مشت و سیلی می کوبیدند. بالاخره مرا به بلاک اول پلچرخی منتقل می کنند، جایی که زندانیان سیاسی در بند اند.

مردم عامه بزرگترین زندان افغانستان را گشتارگاه می نامیدند. شهره شهر به خاطر شکنجه و قتل هزاران مخالف سیاسی رژیم. زندان پلچرخی که در حقیقت ظرفیت ۵۰۰۰ زندانی را دارد، چند برابر این تعداد را در خود گنجانیده بود. در سال ۱۹۸۸م سازمان صلیب سرخ بین المللی اجازه یافت تا از این زندان بازدید نماید. ضرب و شتم با مشت و لگد، بیدار خوابی، ایستاده شدن درازمدت در فضای سرد یا گرم، آویزان کردن در دیوار یا سقف، کشیدن ناخن ها، ایستاده شدن در ظرف مملو از تیزاب تا حدی که جلد پا جدا می شد و دادن شوک برقی (متودی که توسط مأموران کا جی بی معمول گردید) از جمله انواع شکنجه بودند. این اعمال وحشتناک با جزئیات تذکر داده شده اند** . متهمین بدون حق استفاده از وکیل مدافع و امکان مراجعه به محکمه تمیز در زندان افکنده می شدند، زندانی در سلول های تنگ و کثیف، غذای خراب، دسترسی محدود به تشناب و حمام، عدم تماس با دنیای بیرون و چه بسا برای سالیان متمادی. اعتراف اکثراً به اعدام منتج می شد، در حالی که انکار به ادامه شکنجه می انجامید. این که به چه تعداد اعدام شده اند یا تحت شکنجه جان داده اند، شاید هیچ گاه به طور دقیق تثبیت نگردد، اما شامل هزاران تن خواهد بود. در سال ۲۰۰۶م نظامیان ناتو در نزدیکی این زندان یک گور دسته جمعی را کشف کردند که در آن در حدود ۲۰۰ جسد مدفون بودند. دولت افغانستان به این عقیده است که این اجساد تحت حکمرانی رژیم کمونیستی طی سال های ۱۹۷۸م-۱۹۸۶م به شهادت رسیده اند.

کابل، ۱۹۸۲م - پلچرخی

من در منزل دوم بلاک اول در میان رفقای حفیظ الله امین، که با تجاوز نظامی روسها به افغانستان کشته شد، در یک سلول زندانی هستم. چپرکت دو منزله را با منشی حزب دموکراتیک خلق قسمت می کنم. شبها زندانیان در دهلیز گرد هم می آیند تا اخبار تلویزیون را ببینند. در آن موقع من حیث یگانه کسی که عضو آن باند نیستم، در بین ۶۰ قاتل به سر می برم. بالاخره بعد از گذشت سه ماه در بخش شرقی بلاک منتقل می شوم. در آنجا با یک عضو اصولگرای حزب اسلامی در یک سلول می باشم. برایم خوشایند نبود، اما او مانند دیگران دستان آلوده[***] نداشت. بعد از چند روز سه تن دیگر را به سلول ما می آورند. آنها به اعدام محکوم شده بودند. از پنجره کوچک سلول ما می توانیم محوطه داخل زندان را ببینیم. بعد از چند روز موتر های مینی بس بدون کلکین و یا کلکین های پوشیده را می بینیم که داخل محوطه می گردند. ده، پانزده عراده از این مینی بس ها داخل محوطه شده و در قسمت چپ تعمیر دایره ئی و در فاصله تقریباً ۱۵۰ متری تعمیر و دروازه دخولی آن می ایستند. ممکن نبود تا چیزی را نوشت، چون اجازه نداشتیم که قلم و کاغذ داشته باشیم. اما آن صحنه را هیچ گاه نمی توانم فراموش کنم. هم سلولی هایم می گویند که «امشب شب بدی در انتظار ماست». آنها می دانند که چه قرار است واقع شود. آنها غسل می کنند، لباس های پاک شان را می پوشند و نماز می خوانند. گوئی آنها غسل میت را انجام می دهند. پاسبان اسم سه اعدامی را صدا می زند. در ادامه صدای فریاد به گوش می رسد، فریاد کوتاه که بزودی خفه می شود. ما از پنجره سلول به بیرون می نگریم، اما نمی توانیم چیزی را ببینیم. اما ما دو نفر را می بینیم که قدم بر می دارند. هم سلولی ام می گوید که می داند آنها کی هستند. قومندان زندان و رئیس خاد در زندان. او نام های شان را به زبان می آورد: محمد (و) و عبدالرزاق (ع). آنها در نزدیکی دروازه دخولی بلاک اول می ایستند. محمد اندام چاق دارد، اما عبدالرزاق لاغرتر است. آنها از دروازه فلزی بلاک به داخل می آیند. ناوقت شب است، زمانی که ما صدای موتر ها را می شنویم که محوطه را ترک می کنند. قلب های ما مالا مال از غم و اندوه است.

کابل، ۱۹۸۲م-۱۹۸۳م - صدارت

برگشت به صدارت. یک پاسبان مرا به اتاق شماره ۷ می برد، به دفتر شکنجه. معاون مدیریت قسم قلم را زیر زخم می زند. او قلم را آنقدر فشار می دهد تا خون جاری می شود. بعداً به جنرال زنگ می زند و می گوید که او یک سرسپرده است و نمی خواهد چیزی بگوید. به او دستور داده می شود تا ادامه بدهد. معاون مدیریت قسم یک نوع تئلفون سیم دار را برمی دارد. انتهای سیم ها را به انگشتان پا هایم می پیچد. او مرا شوک برقی می دهد. هر بار بیشتر. وقتی چشمم را باز می کنم، خود را در سلول شماره ۱۳ می یابم. من نمی دانم که چه مدتی بیهوش بوده ام. در سلول کسی را می بینم که مرا دلداری می دهد و با من حرف می زند. یک هم سلولی دیگر با اشاره می خواهد به من بفهماند که حرف نزدم. بعد ها دانستم که هم سلولی که مرا دلداری می داد یک جاسوس بود و بالاخره اعدام شد [۴]. من سکوت اختیار می کنم و مرا به یک سلول انفرادی منتقل می کنند. این سلول را زندانیان تشناب نام گذاشته بودند. یک اتاق کوچک با دیوار های بلند و یک چراغ بزرگ که همیشه روشن می بود. این روشنی خواب را مشکل می ساخت. در کنار تشناب دوشکی هموار است، بدون دیواری در بین آنها. سلول مرطوب است. تعفن غیر قابل تحمل است و خوردن غذا را ناممکن می سازد.

بعد از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان به طور سیستماتیک در مورد مخالفان سیاسی چپ، مسلمانان اصولگرا، روشنفکران غیر وابسته، جنگاوران مجاهد و اعضای بیوفا و ترد شده حزب دموکراتیک خلق معلومات جمع آوری می شد. دستگاه استخباراتی خاد یک بخش نخبه رژیم کمونیستی محسوب می شد. جمیع تلاش های رژیم بر این متمرکز بود تا هر نوع اپوزیسیون را قلع و قمع نموده و دشمنانش را از بین ببرد. خاد به خاطر تلاشی منازل، دستگیری های خودسرانه، شکنجه ها و اعدام های فرا قانونی مشهور بود. مأموران خاد توسط شکنجه زندانیان را مجبور به اعتراف نموده و با استخدام جواسیس فراوان در اجتماع حاضر و ناظر بودند. زندانیان اجازه نداشتند هیچ قلم، کاغذ یا کتابی را در اختیار داشته باشند. بعد از گذشت سال ها خانواده های زندانیان اجازه می یافتند تا به ملاقات شان بیایند. در شفاخانه زندان پلچرخ امکانات خوب صحنی مهیا بود، اما نه برای هر زندانی که بدان نیاز داشت. **

من زیاد بیمار بودم و می خواستم تا داکتر مرا ببیند. به جای داکتر جلاذ به سراغم می آمد. او می گوید: اعتراف کن تا برایت دوا بدهیم. من سکوت می کنم و جریان استنطاق شدت می یابد. من می بایست هفت شبانه روز ایستاده بمانم. فقط در روز یک ساعت اجازه داشتم بخوابم. پا هایم ورم کرده و به شدت درد می کرد. من که باید مقابل دیوار ایستاده می شدم، اجازه نداشتم با دستانم به دیوار تکیه کنم. اگر گاهی به خاطر این که نیفتم، به دیوار تکیه می دادم، مورد ضرب و شتم قرار می گرفتم. به سکوت ادامه می دهم، زیرا می دانم که اعتراف به اعدام می انجامد. من به رفقایم وفادار می مانم. سالها بعد به گوشم می رسد که خواهرم و یک دوستم نیز به همین منوال مورد استنطاق قرار می گرفتند. برادر کوچکم سه ماه بعد از دستگیری ما در اثر شکنجه ها جانم را از دست داد.

کابل، ۱۹۸۴م - پلچرخ

هرگاه تحقیقات به نتیجه نمی رسند مرا دوباره به بلاک اول پلچرخ انتقال می دهند. بعد از دوهفته باز هم مینی بس ها می آیند. این بار که من در منزل اول در بخش شرقی بلاک اول زندانی هستم، زندانیان و افسران را در بیرون بدرستی دیده نمی توانم. اما فریاد زندانیان را که در گلو های شان خفه ساخته می شوند می شنوم. با کشیدن خریطه هائی به سر و صورت شان آنها را از آنجا دور می کنند. بعدتر باز هم زندانیان با مینی بس ها منتقل می شوند. هنوز هم وقتی به آن لحظات می اندیشم، متأثر می شوم. هنگام تفریح روزانه در صحن زندان با یک دوستم مخفیانه در این باره صحبت می

کنم. این کار خطرناک است. جواسیس هر طرف هستند. صحبت کردن می تواند سبب یک اتهام تازه گردد. ما هر دو شاهد آن بوده ایم که هم سلولی های ما را نیز برده اند.

یک تعداد زیاد زندانی ها در هنگام حاکمیت رژیم کمونیستی لادرک گردیدند. تعدادی در همان آوان دستگیری به شهادت رسانیده شدند و تعداد دیگر بعد از مدتی اعدام گردیدند. مقامات شوروی ادارات استخباراتی افغانستان را بازسازی کردند و آن ها را با امکانات وسیعتر بازداشت و وسایل جدید شکنجه مجهز ساختند. طبق اظهارات یک گزارشگر ویژه ملل متحد در امور حقوق بشر شکنجه زندانیان سیاسی در وزارت داخله، همه زندان های کشور و تمام بازداشتگاه های خاد انجام می شد. در آن زمان تنها در کابل هشت بازداشتگاه و در حدود ۲۰۰ دفتر خاد موجود بود.**

در بلاک دوم من بر یک دوشک کهنه به روی زمین می خوابم. زندان از زندانیان لیریز است. روزانه یک سطل شوربا با گوشت شتر به ما داده می شود تا با هم قسمت کنیم. زندانیان هر چند نفر دور هم جمع می شوند، یکجا غذا می خورند و از هم مواظبت می کنند. در همین جا فیصله ۲۰ سال زندان به خاطر عضویت یک گروه سیاسی ممنوعه و تبلیغات تحریک امیر علیه دولت به من ابلاغ می شود. در حقیقت اینهمه کافی است تا اعدام شوم، اما مدرک دال بر این ادعا وجود نداشت. یگانه مدرکی که به دست آورده بودند یک شب نامه حاوی دعوت به قیام بود که از منزل ما یافته بودند. شهادت شهود موجود نبود و قاضی به اعتراضات من گوش نداده بود. دوستان هم سلولم مرا دلداری می دهند، اما حینی که مادرم و همسرم از فیصله محکمه آگاه می شوند خوشحالند. آنها قبلاً شنیده بودند که من اعدام می شوم. رژیمی با این همه جنایت زیاد دوام نمی کند. این امیدی است که همه زندانیان بدان دل بسته اند. وقتی دخترم را برای اولین بار می بینم، او دو و نیم سال عمر دارد. او را در زندان می بینم. همسرم ماه یکبار در زندان برایم لباس پاک، غذا و میوه می آورد. دخترم خودش را به مادرش می چسپاند. من برایش بیگانه هستم.

در منزل سوم بلاک سوم ۲۰۰ زندانی در سلولی که برای ۳۰ زندانی ساخته شده است به مشکل در کنار هم به سر میبرند. در آنجا کتابهایی از لنین و مارکس را مطالعه می کنیم. همین کتابها در دسترس هستند. خردصابطی داخل سلول می شود و با کتابی به سرم می کوبد. او مرا با لگد می زند و من از ترس ضربات بیشتر نقش زمین می مانم.

کابل، ۱۹۸۶م - پلچرخي

اینجا کثیف، مرطوب و سرد است. من به خاطر مریضی مزمنی که دارم، اکثراً بیمار هستم. من در شفاخانه زندان بستری می شوم. هرچند گاهی مردی با لباس ملکی بالای سرم می آید. من فکر می کردم که او داکتر است. او از من می پرسد که از چه مدتی بستری هستم. من جواب می دهم: دقیق نمی دانم، اما فکر می کنم که از چند هفته به اینطرف. او عصبانی می شود با خشونت سیروم را از بازویم دور می کند. او فریاد می کشد که اشخاصی مانند من از امکانات سوء استفاده می کنند. او به پرستار دستور می دهد که مرا بلا وقفه به سلولم برگرداند. او با قدم های بزرگ اتاق را ترک می کند. پرستار خونریزی بازویم را متوقف کند. من از او می پرسم که آیا این شخص داکتر است؟ پرستار می گوید که او را نمی شناسی؟ او عبدالرزاق (ع) است. قدرتمند ترین مرد در این زندان. پرستار به پاسبانی زنگ می زند و دستور می دهد تا بیاید و مرا با خود ببرد. من از پرستار خواش می کنم تا با یک داکتر در مورد وضعیت صحتی من مشوره کند. او می گوید: تو یک زندانی هستی و آقای (ع) در موردت فیصله کرده است. در این موقع من به یاد می آورم که من او را دو سال قبل نیز در صحن زندان دیده بودم. هم سلولی ام گفته بود که او رئیس خاد است.

غرب هالند، دسمبر ۲۰۱۹م

گزارشگر تصویری را به راشد نشان می دهد. این تصویر مرد دستگیر شده ساکن شهر "کرکراده"، یک و نیم سال قبل توسط یکی از اقارب (ع) در یکی از رسانه های اجتماعی پست شده بود. نی. یک مرد لاغری با سر کل و گونه های برجسته. راشد با توجه به تصویر خیره می شود و یکبارہ می گوید: بلی این همان شخص است و هنوز هم با همان چهره گرفته و عبوس. فقط سالخورده تر و با سر کل. اما چهره اش تغییر نکرده است. راشد سکوت می کند و با کف دستش چشمانش را میمالد.

کابل، ۱۹۸۸م - پلچرخ

در ماه جولای ۱۹۸۸م آزاد می شوم. من به خاطر بیماری لاعلاج و به اساس پیشنهاد یک هیأت طبی مورد عفو قرار می گیرم. مدتی بعد از آزادی ام از یکی از اقارب خواهرم می شنوم که خاد دوبار با پیشنهاد هیأت طبی مبنی بر آزادی ام مخالفت کرده بود. خواهرم برای بار دوم از طرف خاد دستگیر می شود. در مقابل یک منزل غیرمسکونی در سرک خانه ما همه روزه یک موتر با چند نفر سرنشین تمام روز ایستاده است. حدس من اینست که آنها ما را تحت نظر دارند. من تصمیم می گیرم تا با همسر و دخترم کشور را ترک بگویم. من در شفاخانه ای بستری می شوم و از آنجا پلان فرارم را طرح می ریزم. ما اول به پاکستان و بعداً به هالند می آئیم.

هالند، ۲۰۱۹م

دستگیری عبدالرزاق حامل یک پیام قوی است: این که مرتکبین جنایات جنگی حتی بعد از گذشت بیش از ۳۵ سال نیز به خاطر اعمال شان مسؤول شناخته میشوند. در ارگان تحت اداره وی انسان ها شکنجه شده و به قتل رسیده اند. او یکی از جمله بیشمار کسانی است که در هالند پناه جسته و یافته اند. این یک امر دردناک است که قربانیان این جنایات به خاطر فرهنگ معافیت از مجازات رنج می برند. از بیشتر از چهار دهه بدینسو افغانستان درگیر یک جنگ فرسایشی است و این بخش از تاریخ به دست فراموشی سپرده شده است. من افتخار دارم که شما به حرفم گوش می دهید و آن را می نویسید. بدین ترتیب آواز قربانیان به گوش مردم رسانیده می شود. این دستگیری یک قدم کوچکی است در راستای به رسمیت شناختن رنج انفرادی قربانیان و در عین حال قدمی در راستای تحقق عدالت. دستیابی به عدالت و صلح در افغانستان اکنون خیلی بعید است.

حواشی

روایات آن سوی میله ها

در کتاب های مختلف زندانیان اسبق از شکنجه ها، برخورد های اهانت آمیز و اعدام ها طی سالیان حبس شان در زندان پلچرخ حکایت می کنند. در این کتاب ها مکرراً از عبدالرزاق (ع) من حیث افسر دستگاه استخباراتی و مخوف خاد، رئیس امور سیاسی و قومندان زندان پلچرخ نام برده شده است. این کتابها روایتی از داستان های مستند هستند. نسیم رهرو می گوید که این کتابها به مثابه یک اقامه دعوا در برابر ظلم و شکنجه های سیستماتیک و آرزوی مجازات عاملان آنها می باشد. او رنج های مقدس را در دو جلد نوشت و در سالهای ۲۰۱۴م و ۲۰۱۶م منتشر ساخت. رهرو می گوید که پولیس هالند تا حال دو بار از وی در مورد (ع) تحقیق کرده است. از قومندان (ع) در کتاب جنایات حزبی، نوشته محمد شاه فرهود (منتشر سالهای ۲۰۱۲م-۲۰۱۸م در چهار جلد) و کتاب آن سوی میله ها، نوشته طاهر

پرسپویان (۲۰۱۹م) نیز نام برده شده است. عبدالرزاق از جمله اعضای کدرایدیولوژیک حزب بود. او از جمله مقامات بلند رتبه بود و زندانیان در نزد او از هیچ نوع ارزش و کرامت انسانی برخوردار نبودند. فرهود در کتابش در مورد این که جلادان چگونه با لست نام های محکومین به اعدام داخل سلول ها می شدند، چنین می نویسد: «... و رزاق در صف اول ایستاده بودند. دستهای شان را لکه های خون ترسناک تر از چیزی که بود نشان می داد...». او در کتابش از یک زندانی محکوم به اعدام به نام غلام سخی می نویسد که برای اعدام برده شده بود، برگردانیده شد و دوباره برده شد و دیگر برنگشت. «چند جمله اعدامی از اعدام مانده است ما را از خریطه های شماره دار با خبر می سازد، ما را به چگونگی دست بستن و دهن بستن آشنا می سازد، ما را از ازدحام جلادان در شب اعدام مطلع می کند. جلادان رنگارنگ، از عسکر گرفته تا جنرال، از قومندان محبس تا عضو کمیته مرکزی، از آمر سیاسی تا مشاور ارشد، از آمر خاد زندان تا سرطییب بلاک دو... خریطه های شماره دار را همه می شناسند.»

پرسپویان می نویسد: «(ع) در اوایل آمر سیاسی بود و شخصاً در استتقاق و شکنجه زندانیان سیاسی دخیل بود. من حیث قومندان او بر کارمندان و مأمورین استخبارات دستور می داد. او شخص بسیار پرخاشگر بود و به ما اجازه نمی داد تا کتاب و یا روزنامه ای را مطالعه کنیم. امیدوارم تا همه حقایق برملا گردند و مدارک کافی یافت شود.»

جنایتکاران جنگی و لست شهداء

وزارت امور عامه و دادستانی هالند طی سالهای گذشته تلاش نموده اند تا علیه پنج تن از افغانهای متهم به جنایات جنگی اقامه دعوا نمایند. اما همیشه برای محاکمه و تعقیب جزائی این اشخاص مدارک کافی موجود نیست. بعد از تصویب قانون عفو عمومی در سال ۲۰۰۷م در افغانستان فرهنگ عدم مجازات حاکم است. سال گذشته دادگاه جرایم بین المللی از تحقیقات ابتدائی در افغانستان را به خاطر عدم همکاری و قلت مدارک کافی صرف نظر نمود. در هالند در حدود ۴۰۰۰۰ افغان زندگی می کنند. یک تعداد آنها بین سال های ۱۹۷۸م-۱۹۹۲م بنا به وضعیت بد امنیتی تحت رژیم کمونیستی وقت و متعاقباً بالنوبه حکومت مجاهدین و طالبان به هالند پناهنده شدند. از سال ۱۹۹۲م بدینسو در حدود ۴۶۰ پناهنده افغان به اساس کنوانسیون پناهندگان و ماده یک، بند اف منشور ملل متحد از حق پناهندگی محروم گردیده اند. به مرتکبان جنایات جنگی و جرایم جدی پناهندگی داده نمی شود. یک رساله رسمی دولت هالند در امور افغانستان در سال ۲۰۰۰م تأیید کرد که تمام افسران بلند پایه و پائین رتبه اسبق دستگاه استخباراتی حکومت زمان تجاوز شوروی بر افغانستان در شکنجه متهمین دست داشته و آنها یکسره متهم به ارتکاب جنایات جنگی می باشند. از قرار اظهارات دادستانی هالند ندرتاً تعقیب جزائی به نتایج قناعت بخش انجامیده است. تا اکنون دو تن از پناهندگان افغان به اتهام جنایات جنگی مجرم شناخته شده اند: حسام الدین (ح) و حبیب الله (ج). هر دو کارمندان بلند پایه دستگاه مخوف خاد بودند و به خاطر شکنجه در سال ۲۰۰۵م بالترتیب به ۱۲ سال و ۹ سال حبس محکوم شدند. اما عبدالله (ف) توانست در سال ۲۰۰۷م نسبت عدم موجودیت مدارک کافی از اتهام شکنجه برائت حاصل نماید. در سال ۲۰۱۷م دوسیه نسبتی صادق (ع) در زمینه جنایات جنگی ارتكابی در سال ۱۹۷۹م منحيث قومندان اردو از طرف دادستانی مختوم اعلان شد، چون احتمال اشتباه با شخص دیگری موجود بود. در سال ۲۰۱۲م دادستانی هالند طی تحقیقات در مورد اتهام شکنجه از طرف امان الله عثمان، رئیس تحقیقات خاد به لست ۵۰۰۰ تن برخورد که در سال های ۱۹۷۸م و ۱۹۷۹م به شهادت رسانیده شده اند. در مناطق درگیر منازعه به ندرت می توان بعد از گذشت زمان این همه مدارک جرمی را به دست آورد. اما او در آستانه بازداشت درگذشت. وزارت امور عامه و دادستانی هالند در سال ۲۰۱۳م این لست را منتشر ساخت تا بازماندگان قربانیان را در مورد سرنوشت عزیزان شان آگاهی بخشد.

* : جهت احترام به حریم خصوصی و مصالح امنیتی از نام مستعار راشد استفاده شده است.

** : به گزارش های از این منابع استناد شده است:

AsiaWatch

Helsinki Watch

The Afghan Justice Project

Afghanistan Independent Human Rights Commission

UN human rights independent reporter, Felix Ermacora

Amnesty International

R. Gharzay

Mohammed Hassan Kakar

نشانی تماس کلایر فان دایک این است: CLAIRES.VANDYCK@DELIMBURGER.NL

یادداشت:

ضمن ابراز سپاس خدمت فرستنده این گزارش افشاگر آقای "محمد صدیق مصدق" و آرزوی موفقیت های بیشتر برای شان در برگردان و نوشتن مطالبی از این دست، نکات آتی را خدمت ایشان، نویسنده گزارش و بقیه خوانندگان تقدیم می داریم، امید مورد توجه قرار گیرند:

[*]- امروز بعد از سپری شدن بیش از ۴۰ سال از آغاز حاکمیت مزدوران روس و نوشتن ده ها کتاب به وسیله رهبران باند های "خلق- پرچم" و اعتراف صریح آنها که هیچ گاهی باند های شان کمونیست نبوده و به کمونیسم هیچ ربطی نداشتند، باز هم حکومت دار و تازیانه آنها را کمونیستی نامیدن، گذشته از آن که بیانگر دست و پای زدن نویسنده و گوینده در جال عنکبوتی ساخت "سیا" را نشان می دهد، در گام نخست تحریف تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان و اهانت به خون بیش از ۵ هزار کمونیست آگاه و شریفی است که اولتر از همه به وسیله مزدوران روس به اتهام "شعله نی"، "مائونیست"، "سامانی" و ... در زندانها و در داخل جبهات نبرد افغانستان به قتل رسیدند.

(**)- تذکر این نکته که گویا اگر اعتراف صورت می گرفت به اعدام معترف منجر می شد، بدان معناست:

* - تمام جانبازان پاکباز و سرداران رزم آزادیخواهی افغانستان که اعدام شده اند، همه عناصر ضعیف، شکست خورده و به گفته زندانیان "اقراری" بوده اند،

* - سیستم قضائی در دولت دست نشانده روس، در حد زیادی عادلانه رفتار نموده، برخورد شان با افراد و متهمان بر مبنای عدالت و در نظر گرفتن جرایم عیار شده بود. به همین اساس آنها صرف کسانی را اعدام می نمودند که یا شواهد و اسناد کافی در مورد شان وجود می داشت و یا هم خود به گناهان شان اعتراف می نمودند،

* - تا جایی که از گزارشات زندانیان مقاوم در زندان پلچرخ همان زمان بر می آید، این سیاست تبلیغاتی به وسیله خاد رهبری شده، عمده ترین مبلغان آن را کسانی تشکیل می دهند که بعد از شکستن در زندان و خیانت به رفقاء و آرمان های انقلابی شان و در ازای آن تضمین حیات فردی شخص شان، امروز برای تبرئه خود به چنین دلیلی پناه می جویند. آنها خوب می دانند که با این کارشان روی سیاه و تاریک یک حزب مزدور را سفید و بر ادعای مزدوران روس مبنی بر عادلانه بودن محاکم شان صحه می گذارند، با آنهم صرف برای کتمان خیانت خودشان هم به جانبازان بزرگ این

میهن توهین روا می دارند و هم روی رژیم ددمنش مزدوران روس را که هزاران تن را بدون محاکمه به خاک و خون کشیدند، سفید می نمایند.

*- در این میان، کتمان نقش روسها در اعدام فرزندان این مرز و بوم و حفظ مزدوران خودشان از قماش "کشتنندگان" ها و "دستگیر" ها، اگر آگاهانه صورت گرفته باشد می تواند همان دم خروسی باشد که از زیر عبای هواداران روس اشغالگر بیرون می شود.

[***]- وقتی زندانی از کادر حزبی "حزب اسلامی" یاد می کند و دستان وی را آلوده نمی داند، هرچند حین مقایسه روشن نشده است که آیا با بقیه افراد آن حزب من جمله شخص "گلبدین" مقایسه صورت گرفته و یا با اعضای "خلق - پرچم"، با آنها می توان نوشت، با گذشت زمان به خصوص در جریان مبارزات آزادیخواهانه و بعد از آن در دهه ۹۰ همه شاهد بودیم که آن باند نیز دستان آلوده داشته، خون بیشتر از ۶۵ هزار باشند کابلی را برگردن دارند.

[****] - نویسنده خود از زبان "راشد" می نویسد که رژیم سفاک و جنایت پیشه "خلق-پرچم"، جهت اعدام افراد نیاز به اعتراف نداشت بلکه حتا جواسیس شان را نیز اعدام می نمود.

اداره پورتال AA-AA